

تدهین عیسی

¹پس شش روز قبل از عید فصّح، عیسیه بیت عَنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.² و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود.³ آنگاه مریم رطلی از عطرِ سنبلِ خالصِ گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.⁴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت:⁵ برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟⁶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می شد برمی داشت.⁷ عیسی گفت: او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این نگاه داشته است.⁸ زیرا که فقرا همیشه با شما می باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.

⁹پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند، نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند.¹⁰ آنگاه رؤسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.¹¹ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می رفتند و به عیسی ایمان می آوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

¹²فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می آید،¹³ شاخه های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می کردند: هوشیعیانا، مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می آید.¹⁴ و عیسی کوزه الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است:¹⁵ که ای دختر صهیون مترس، اینک، پادشاه تو سوار بر کوزه الاغی می آید.¹⁶ و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.¹⁷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.¹⁸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را

Die Salbung Jesu in Bethanien

¹Sechs Tage vor dem Passafest kam Jesus nach Bethanien, wo Lazarus war, der Verstorbene, den Jesus auferweckt hatte von den Toten.² Dort machten sie ihm abends ein Mahl, und Martha diente; Lazarus aber war einer von denen, die mit ihm zu Tisch saßen.³ Da nahm Maria ein Pfund Salbe von ungefälschter, köstlicher Narde und salbte die Füße Jesu und trocknete mit ihrem Haar seine Füße; das Haus aber wurde voll vom Geruch der Salbe.⁴ Da sprach einer seiner Jünger, Judas, Simons Sohn, Iskariot, der ihn später verriet:⁵ Warum ist diese Salbe nicht um dreihundert Groschen verkauft und den Armen gegeben worden?⁶ Das sagte er aber nicht, weil er nach den Armen fragte; sondern er war ein Dieb und hatte den Beutel mit dem Geld und trug, was gegeben wurde.⁷ Da sprach Jesus: Lass sie in Frieden! Denn solches hat sie zum Tag meines Begräbnisses behalten.⁸ Denn Arme habt ihr allezeit bei euch; mich aber habt ihr nicht allezeit.

⁹Da erfuhr eine große Menge der Juden, dass er da war; und sie kamen nicht allein um Jesu willen, sondern auch um Lazarus zu sehen, den er von den Toten auferweckt hatte.¹⁰ Aber die Hohenpriester trachteten danach auch Lazarus zu töten;¹¹ denn um seinetwillen gingen viele Juden hin und glaubten an Jesus.

Jesu Einzug in Jerusalem

¹²Am nächsten Tag, als die große Menge, die auf das Fest gekommen war, hörte, dass Jesus nach Jerusalem käme,¹³ nahmen sie Palmenzweige und gingen hinaus ihm entgegen und schrien: Hosanna! Gelobt

sei, der da kommt in dem Namen des HERRN, der König von Israel!"¹⁴ Jesus aber fand einen jungen Esel und ritt darauf; wie geschrieben steht:¹⁵ "Fürchte dich nicht du Tochter Zion! Siehe, dein König kommt, reitend auf einem Eselsfüllen."¹⁶ Dies verstanden seine Jünger zunächst nicht; aber als Jesus verklart war, da dachten sie daran, dass dies von ihm geschrieben stand und sie so mit ihm getan hatten.¹⁷ Das Volk aber, das mit ihm war, als er Lazarus aus dem Grab rief und von den Toten auferweckte, bezeugte die Tat.¹⁸ Darum ging ihm auch das Volk entgegen, als sie hörten, er hätte dieses Zeichen getan.¹⁹ Die Pharisäer aber sprachen untereinander: Ihr seht, dass ihr nichts ausrichtet; siehe, alle Welt läuft ihm nach!

Der Menschensohn und seine Verherrlichung

²⁰ Es waren aber einige Griechen unter denen, die hinaufgekommen waren, um anzubeten auf dem Fest.²¹ Die traten zu Philippus, der von Bethsaida aus Galiläa war, und baten ihn und sprachen: Herr, wir wollen Jesus gerne sehen.²² Philippus kommt und sagt es Andreas, und Philippus und Andreas sagten's Jesus weiter.²³ Jesus aber antwortete ihnen und sprach: Die Zeit ist gekommen, dass der Menschensohn verherrlicht werde.²⁴ Wahrlich, wahrlich, ich sage euch: Es sei denn, dass das Weizenkorn in die Erde fällt und stirbt, so bleibt's allein; wenn es aber stirbt, bringt es viele Früchte.²⁵ Wer sein Leben lieb hat, der wird's verlieren; und wer sein Leben auf dieser Welt hasst, der wird's erhalten zum

ermode بود.¹⁹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: نمی‌بینید که هیچ نفع نمی‌برید؟ اینک، تمام عالم از پی او رفته‌اند!

جلال پسر انسان

²⁰ و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.²¹ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سؤال کرده، گفتند: ای آقا، می‌خواهیم عیسی را ببینیم.²² فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.²³ عیسی در جواب ایشان گفت: ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.²⁴ آمین، آمین، به شما می‌گویم: اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آوَرَد.²⁵ کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند؛ و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.²⁶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت.²⁷ الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر، مرا از این ساعت رستگار کن؟ لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام.²⁸ ای پدر، اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که: جلال دادم و باز جلال خواهم داد.²⁹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: رعْد شد! و دیگران گفتند: فرشته‌ای با او تکلم کرد!³⁰ عیسی در جواب گفت: این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.³¹ الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.³² و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.³³ و این را گفت کنایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد.

عیسی نور جهان

³⁴ پس همه به او جواب دادند: ما از تورات شنیده‌ایم که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟³⁵ آنگاه عیسی بدیشان گفت: اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا

ewigen Leben.²⁶ Wer mir dienen will, der folge mir nach; und wo ich bin, da soll mein Diener auch sein. Und wer mir dienen wird, den wird mein Vater ehren.²⁷ Jetzt ist meine Seele betrübt. Und was soll ich sagen? Vater, hilf mir aus dieser Stunde! Doch darum bin ich in die Welt gekommen.²⁸ Vater verherrliche deinen Namen! Da kam eine Stimme vom Himmel: Ich habe ihn verherrlicht und will ihn abermals verherrlichen.²⁹ Da sagte das Volk, das dabeistand und zuhörte: Es donnerte. Die anderen aber sprachen: Es redete ein Engel mit ihm.³⁰ Jesus antwortete und sprach: Diese Stimme ist nicht um meinetwillen geschehen, sondern um euretwillen.³¹ Jetzt geht das Gericht über die Welt; nun wird der Fürst dieser Welt ausgestoßen werden.³² Und ich, wenn ich erhöht werde von der Erde, so will ich sie alle zu mir ziehen.³³ Das sagte er aber um anzudeuten, welchen Tod er sterben würde.

Jesus, das Licht der Welt

³⁴ Da antwortete ihm das Volk: Wir haben aus dem Gesetz gehört, dass der Christus ewiglich bleibt; warum sagst du dann: Der Menschensohn muss erhöht werden? Wer ist dieser Menschensohn?³⁵ Da sprach Jesus zu ihnen: Es ist das Licht noch eine kleine Zeit bei euch. Wandelt, solange ihr das Licht habt, damit euch die Finsternis nicht überfalle. Wer in der Finsternis wandelt, der weiß nicht, wo er hingeht.³⁶ Glaubt an das Licht, solange ihr es habt, damit ihr Kinder des Lichts seid.

³⁷ Dies redete Jesus und ging weg und verbarg sich vor ihnen. Und obwohl er solche Zeichen vor ihnen getan hatte,

می‌رود.³⁶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید. عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

³⁷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.³⁸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسید: ای خداوند، کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به کیه آشکار گردید؟³⁹ و از آن جهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:⁴⁰ چشمان ایشان را کور کرد و دل‌های ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دل‌های خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.⁴¹ این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد.⁴² لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبدا از کنیسه بیرون شوند.⁴³ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.

⁴⁴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.⁴⁵ و کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است.⁴⁶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند.⁴⁷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.⁴⁸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.⁴⁹ زانرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.⁵⁰ و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدر به من گفته است، تکلم می‌کنم.

glaubten sie doch nicht an ihn,³⁸ damit erfüllt werde der Spruch des Propheten Jesaja, den er sagte: "HERR, wer glaubt unserem Predigen? Und wem ist der Arm des HERRN offenbart?"³⁹ Darum konnten sie nicht glauben, denn Jesaja sagte abermals:⁴⁰ "Er hat ihre Augen verblendet und ihr Herz verstockt, damit sie mit den Augen nicht sehen und mit dem Herzen nicht vernehmen und sich bekehren und ich ihnen helfe."⁴¹ Solches sagte Jesaja, als er seine Herrlichkeit sah und von ihm redete.⁴² Doch auch von den Obersten glaubten viele an ihn; aber um der Pharisäer willen bekannten sie's nicht, damit sie nicht aus der Synagoge ausgestoßen würden.⁴³ Denn sie hatten lieber die Ehre bei den Menschen als die Ehre bei Gott.

⁴⁴Jesus aber rief und sprach: Wer an mich glaubt, der glaubt nicht an mich, sondern an den, der mich gesandt hat.⁴⁵ Und wer mich sieht, der sieht den, der mich gesandt hat.⁴⁶ Ich bin gekommen in die Welt als ein Licht, damit, wer an mich glaubt, nicht in der Finsternis bleibe.⁴⁷ Und wer meine Worte hört, und glaubt nicht, den werde ich nicht richten; denn ich bin nicht gekommen, dass ich die Welt richte, sondern dass ich die Welt selig mache.⁴⁸ Wer mich verachtet und nimmt meine Worte nicht auf, der hat schon seinen Richter; das Wort, welches ich geredet habe, das wird ihn richten am Jüngsten Tage.⁴⁹ Denn ich habe nicht von mir selber geredet; sondern der Vater, der mich gesandt hat, der hat mir ein Gebot gegeben, was ich tun und reden soll.⁵⁰ Und ich weiß, dass sein Gebot das ewige Leben

ist. Darum, was ich rede, das rede ich so,
wie mir der Vater gesagt hat.